

فراآتلانتیک‌گرایی نوین و تأثیر آن بر روابط اتحادیه اروپا و روسیه

داوود کیانی*

چکیده

به رغم آنکه اتحادیه اروپا و روسیه به لحاظ اقتصادی دارای منافع متقابل گسترده و مسلمی هستند، خاستگاه هویتی متفاوت – اگر نگوییم متعارض – آنها و نیز تصورات تاریخی تلخ و تیره و مبتنی بر نوعی بی‌اعتمادی عمیق که دو طرف از یکدیگر دارند، مانع از آن شده است تا روابط میان این دو بازیگر بین‌المللی، چارچوبی نهادینه، تعریف‌شده و پایدار بیابد. در این میان، ایالات متحده همواره متغیر مداخله‌گر در روابط روسیه و اتحادیه اروپا به شمار می‌آمده است. مقاله حاضر در پی آن است که دریابد شکل‌گیری احتمالی روند جدیدی از فراآتلانتیک‌گرایی میان اتحادیه اروپا و آمریکا چه تأثیری بر مناسبات میان روسیه و اتحادیه اروپا خواهد داشت.

واژگان کلیدی:

فراآتلانتیک‌گرایی، روسیه، اتحادیه اروپا، چندجانبه‌گرایی، ایالات متحده

Email: Dkiani@csr.ir

تاریخ پذیرش: ۸۸/۰۵/۱۷

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی قم

تاریخ ارسال: ۸۸/۰۳/۰۷

مقدمه

از آنجا که اتحادیه اروپا و روسیه دو قدرت بین‌المللی نامتقارن هستند، تحلیل روابط خارجی میان این دو بازیگر دشوار و پیچیده به نظر می‌رسد. روسیه کشوری با اقتصاد نیمه دولتی و متمرکز، متکی به درآمدهای انرژی و بهره‌مند از یک سیاست خارجی مبتنی بر الگوی سیاست قدرت است؛ الگویی که آشکارا متأثر از ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و فرایند هویت‌یابی تاریخی این کشور است. در حالی که اتحادیه اروپا، نهادی بین‌المللی دارای اقتصاد بازار، برخوردار از سیاست خارجی مشترک و نه واحد مبتنی بر الگوی لیبرالی از قدرت می‌باشد. به بیان روشن‌تر، تحلیلگران، روسیه را با تأکید بر این مقدمات، قدرتی استراتژیک و اتحادیه اروپا را یک «قدرت مدنی» در سپهر روابط بین‌المللی می‌دانند. در حقیقت، قدرت نامتقارن روسیه و اتحادیه اروپا بر پیچیدگی تحلیل در مورد سیاست خارجی این دو بازیگر نسبت به یکدیگر می‌افزاید. در حالی که روسیه به واسطه تمرکز قدرت داخلی خود، رفتاری تحکم‌آمیز در سیاست بین‌المللی داشته و نسبت به محرک‌های بین‌المللی نیز واکنش‌های تند و فوری نشان می‌دهد، اتحادیه اروپا رفتاری با نرمش و توأم با

واکنش‌های کند و بوروکراتیک را در قلمروی بین‌المللی به نمایش می‌گذارد.

به رغم آنکه اتحادیه اروپا و روسیه به لحاظ اقتصادی دارای منافع متقابل گسترده و مسلمی هستند، خاستگاه هویتی متفاوت - اگر نگوییم متعارض - آنها و نیز تصورات تاریخی تلخ و تیره و مبتنی بر نوعی بی‌اعتمادی عمیق که دو طرف از یکدیگر دارند، مانع از آن شده‌اند تا روابط میان این دو بازیگر بین‌المللی، چارچوبی نهادینه، تعریف‌شده و پایدار یابد. از نظر یوشکا فیشر، ناهمخوانی منافع عینی متقابل با تصورات متعارض و مبانی هویتی متفاوت میان روسیه و اتحادیه اروپا موجب شده‌است تا برخی کشورها در اروپا، روسیه را شریکی سرسخت و عده‌ای دیگر آن کشور را رقیبی استراتژیک بدانند.

صرف‌نظر از این پیچیدگی و دشواری در تحلیل روابط اتحادیه اروپا و روسیه، مطالعه این مناسبات در شرایط کنونی حاوی اهمیت و جاذبه است. نخست، بر خلاف دهه ۱۹۹۰ که روسیه به واسطه پس‌لرزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی ناشی از فروپاشی شوروی، دوره‌ای از گذار توأم با بی‌ثباتی و ضعف ملی را تجربه می‌نمود، در دهه ۲۰۰۰ به نظر وضعیت روابط روسیه و اتحادیه اروپا به

سیاست اتحادیه اروپا در قبال روسیه خواهد گذارد؟

بر اساس استدلال نهفته در این پژوهش، صرف نظر از شکل‌گیری همکاری‌های جدید در روند فرآتلاتتیک‌گرایی در مسائل جهانی، تقویت این جریان سبب کاهش نقش و مداخله آمریکا در سیاست اروپا و در نتیجه اروپایی‌تر شدن روابط اتحادیه اروپا و روسیه خواهد شد.

روسیه در سیاست اتحادیه اروپا

از پایان جنگ سرد تاکنون، اتحادیه اروپا با دو پرسش مهم و به هم مرتبط اما بدون پاسخ روبه‌رو بوده‌است: الگوی نظم امنیتی حاکم بر اروپا چگونه باید باشد؟ و جایگاه روسیه در سیاست اروپایی چیست؟ در ارتباط با پرسش نخست، سناریوهای مختلفی از سوی دول غربی مطرح شده‌است که این خود نشان از عدم «تفوق‌یافتگی» هیچ‌کدام از این سناریوها بر دیگری و پابرجاماندن مسئله نظام امنیت اروپایی سده ۱۹ گذشته از خاتمه نظام دوقطبی می‌باشد.

بر اساس سناریوی رایج‌تر، نظم امنیتی مطلوب نظامی است که ایالات متحده آمریکا معمار اصلی آن باشد. بدین معنا که اتحادیه اروپا همچون دوره جنگ سرد به توسعه و

واسطه‌ثبات‌یافتگی در روسیه و نیز افزایش قدرت ملی این کشور به ویژه در محیط پیرامونی آن به درجه‌ای از توازن رسیده باشد. دوم، جابه‌جایی قدرت سیاسی در ایالات متحده آمریکا و روی کار آمدن سیاستمداران دموکرات به رهبری باراک اوباما بنا به پیش‌بینی اغلب تحلیلگران بین‌المللی تقویت چندجانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل و تحکیم مناسبات فرآتلاتتیک‌کی میان اتحادیه اروپا و آمریکا را در پی خواهد داشت. این رویداد در حالی صورت می‌پذیرد که آمریکا همواره یک متغیر مداخله‌گر نیرومند در روابط اتحادیه اروپا و روسیه بوده‌است. سوم، براساس شاخص‌ها و آمارهای اقتصادی ارائه‌شده، نظام اقتصادی آمریکا و اتحادیه اروپا بیش از هر کشور و منطقه دیگری در کمند بحران مالی جهانی و پیامدهای ناخوشایند اجتماعی آن گرفتار شده‌اند. از نظر تحلیلگران، این بحران به واسطه تداومی که دست کم تا نیمه نخست سال ۲۰۱۰ خواهد داشت، کاهش نقش و مشارکت بین‌المللی کشورها و قدرت‌های بزرگ درگیر در این بحران را در پی خواهد داشت. پرسش مهم این مقاله آن است که تقویت مشارکت فرآتلاتتیک‌کی میان ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا چه تأثیری بر

رشد اقتصادی خود ادامه داده و آمریکا را در چارچوب پیمان ناتو، ضامن امنیتی خود نگه دارد، هرچند که در این رهگذر دول اروپایی لازم است تا بخشی از هزینه‌های نظامی و دفاعی ناتو را بر عهده گیرند. ایراد اصلی در چنین الگویی از نظم امنیتی آن است که تهدید و امنیت نه لزوماً از زاویه نگرش دول اروپایی که به واسطه ملاحظات جهانی آمریکا تعریف می‌گردد.

بر اساس سناریوی دوم، اتحادیه اروپا بر اساس تعریفی که خود از منافع، امنیت و تهدید ارائه می‌دهد، خواهان یک چارچوب امنیتی مستقل از آمریکا می‌باشد. اگرچه چنین نظامی می‌تواند بازویی نیرومند و پشتیبان برای فرایند همگرایی اروپایی به شمار آید، اما این الگو با تنگناهایی مواجه است: نخست، از آنجا که لازمه چنین نظامی تقویت قابلیت‌های دفاعی و نظامی است، در پیش گرفتن این مسیر، اروپا را وارد حلقه جدیدی از رقابت‌های کلاسیک قدرت می‌نماید؛ روندی که نتیجه آن اساساً با منطق اولیه شکل‌گیری همگرایی اروپایی در تعارض است. دوم، تقویت بنیه نظامی در سطحی که بتواند یک الگوی امنیتی مستقل را پایه‌گذاری کند، نیازمند اختصاص بودجه و منابع مالی گسترده است؛ هزینه‌هایی که نه

تنها توسعه و رشد اقتصادی اتحادیه را کند خواهد نمود، بلکه مخالفت جدی افکار عمومی اروپایی را نیز در پی خواهد داشت. دلیل این مسئله نیز آن است که تخصیص بودجه‌های عمومی در زمینه‌های نظامی و دفاعی موجب کم رونق شدن برنامه‌های اجتماعی و افت شاخص‌های رفاه اقتصادی خواهد شد.

سناریوی سوم شامل الگویی از نظم مستقل از ایالات متحده آمریکا اما فراتر از اتحادیه است. بدین معنا که فرایند امنیت‌سازی در اروپا با مشارکت تمامی کشورهای واقع در این قاره به ویژه روسیه و جمهوری‌های سابقاً عضو بلوک سیاسی- نظامی اتحاد جماهیر شوروی صورت پذیرد. این الگو که متضمن جلب مشارکت روسیه است، می‌تواند بهترین روش به منظور تقویت ثبات و امنیت در اروپا باشد. با این همه، مشکل اصلی این الگو، که تاریخ سراسر دستخوش جنگ اروپا در طول قرون گذشته نیز گواه آن است، وجود تعارض هویتی ظاهراً آشتی‌ناپذیر میان روسیه و اروپای غربی است. فرایند هویت‌یابی متفاوتی که این کشورها در بستر تاریخ تجربه نموده‌اند، موجب شده‌است تا هر یک تعاریف متفاوتی از مفاهیم کلیدی همچون قدرت، امنیت، حاکمیت، مشروعیت و منفعت ارائه دهند. (Terry, 2006) در حقیقت

مشترکی در خصوص دوگانگی هویتی روسیه و غرب و نیز نیت سیاسی روسیه در اروپای شرقی وجود دارد، اما در زمینه تعریف جایگاه این کشور در اروپا اختلافات جدی هم در درون اتحادیه و در دو سوی آتلانتیک وجود دارد. این اختلافات که عموماً حول دو گرایش متمایز دور می‌زنند، عملاً با اعمال نفوذ در زمینه سیاست‌گذاری اروپایی موجب شده‌اند تا اتحادیه اروپا سیاست دو چهره‌ای را در مقابل روسیه در پیش گیرد.

یک گرایش در اروپا، نگرشی فراآتلانتیکی به روسیه دارد. این گرایش که از لنز سیاست خارجی آمریکا به تعریف جایگاه اروپایی روسیه می‌پردازد، این کشور را رقیبی استراتژیک برای اتحادیه اروپا قلمداد می‌کند. از این نظر، سیاست اروپایی روسیه از رگه‌های تاریخی نیرومندی برخوردار است و آن بسط نفوذ در اروپای شرقی، جلوگیری از گسترش تدریجی و طبیعی نهادهای سیاسی و امنیتی غربی به منطقه اوراسیا (شامل اروپای شرقی، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی) و تلاش برای بازیابی جایگاه ابرقدرتی خود در منطق و مفهوم رئالیستی آن است.

(Fischer, 2009)

طبق این دیدگاه، سیاستمداران روسیه به ویژه نسل جدید رهبران آن، نیروی اتمی

تحولات تاریخی شامل حمله ناپلئون به روسیه، نبرد کریمه، رقابت پایان ناپذیر روسیه و اتریش در بالکان و اروپای شرقی در طول قرن نوزدهم، و از همه مهم‌تر وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم موجب شده است تا انبانی از بی‌اعتمادی عمیق به طور متقابل میان روسیه و دول اروپای غربی ایجاد شود. در نتیجه این کشاکش‌های تاریخی نه روسیه حاضر به عقب‌نشینی از استراتژی سنتی منطقه حائل است و نه دول اروپای غربی حاضر به مهار میل به گسترش نهفته در فلسفه لیبرالیسم خود می‌باشند. کارکرد ضعیف دو نهاد اروپایی «شورای اروپا» و «سازمان امنیت و همکاری اروپا» با هدف برقراری صلح و امنیت اروپایی با حضور تمامی دول اروپایی نشانگر بنیه ضعیف این سناریو جهت تحقق‌یابی می‌باشد. بر این اساس افق تابناکی نیز برای عملی شدن طرح جدیدی که «مدودوف» رئیس جمهور روسیه موسوم به «نظم نوین اروپایی» پیشنهاد نموده است، ملاحظه نمی‌شود. زیرا از نظر اتحادیه اروپا هدف روسیه از این طرح، تضعیف ناتو به عنوان یک اتحادیه نظامی ضد روسی و تحکیم مجدد نفوذ این کشور در مناطق اروپای شرقی و آسیای مرکزی است.

(Fischer, 2009)

اگر چه به نظر می‌رسد که در میان قدرت‌های اصلی اروپا دیدگاه‌های بالنسبه

را تکیه‌گاه توان بازدارندگی خود قرار نمی‌دهند. آنان سعی دارند تا با بهره‌گیری سیاسی از صدور انرژی، سیطره بر مسیرهای ترانزیت انرژی و حمایت از قومیت‌ها و اقلیت‌های روس‌تبار ساکن در مناطق اروپای شرقی، رفتار سیاسی کشورهای واقع در حوزه نفوذ سنتی خود و نیز اتحادیه اروپا را کنترل نمایند. این دیدگاه که کشورهای آمریکا و انگلیس و نیز دول تازه به عضویت درآمده ناتو مدافع آن می‌باشند، خواهان رویارویی استراتژیک با روسیه و عقب‌نشاندن آن کشور از مناطق سنتی نفوذ خود در قالب طرح‌هایی همچون به عضویت در آوردن کشورهای مهم و تعیین‌کننده‌ای نظیر اوکراین و گرجستان در ناتو و نیز استقرار سامانه دفاع موشکی در جمهوری چک و لهستان می‌باشد.

بر اساس گرایش دوم که قدرت‌های اصلی اتحادیه شامل آلمان، ایتالیا و فرانسه حامی آن هستند، ریشه نگرانی‌ها و سیاست‌های تحکم‌آمیز روسیه، اقدامات آمریکا و نه اتحادیه اروپا در حیاط خلوت و منطقه نفوذ سنتی این کشور در اوراسیاست. (Valasek, 2009) از این نظر، روسیه برخلاف گسترش ناتو، از توسعه اتحادیه اروپا به سمت کشورهای اروپای شرقی استقبال می‌کند. طبق این دیدگاه، جملگی سیاست‌های

تحکم‌آمیز روسیه در منطقه اروپا «واکنشی» بوده است. بنابراین از این دیدگاه می‌توان چنین استدلال کرد که مخالفت سرسختانه با عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو، تعلیق عضویت در پیمان نیروهای مسلح متعارف در اروپا (CFE)، تهدید به هدف قرار دادن لهستان و چک توسط نیروهای استراتژیک در صورت استقرار سامانه دفاع موشکی در این دو کشور، اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه کشورهای اوکراین، لهستان و استونی، برخورد نظامی نامتناسب با گرجستان و اعلام حمایت از استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی از دولت گرجستان جملگی اقداماتی واکنشی هستند که روسیه در مقابل سیاست‌های گسترش ناتو به شرق، طرح دفاع استوار سامانه دفاع موشکی، و اعلام استقلال یک‌جانبه کوزوو از صربستان انجام می‌دهد. عدم حمایت کشورهای اروپای غربی از عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو و عدم استقبال از طرح سامانه دفاع موشکی در اروپا بر مبنای این استدلال قابل تبیین می‌باشد. در حقیقت، گرایش مزبور به جای نقد یک طرفه روسیه، گرجستان را به دلیل نقش آغازگری جنگ با روسیه، لهستان را به دلیل تحریک روسیه و اوکراین را به دلیل فساد اقتصادی و مالی در بین نخبگان غرب‌گرای

زمینه‌هایی همچون صدور انرژی‌های نفت و گاز، مسیرهای ترانزیت انرژی، عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو و سامانه دفاع موشکی بین کشورهای اروپایی اختلاف ایجاد نماید. همچنین در نمونه جدیدتر که به استقلال کوزوو برمی‌گردد، روسیه با آگاهی از وجود اختلاف در اتحادیه اروپا نسبت به مسئله جدایی کوزوو از صربستان، موضع غیر قابل انعطافی دال بر مخالفت آشکار با تصمیم آمریکا و برخی از دول غربی در زمینه شناسایی استقلال این منطقه در پیش گرفت. در حال حاضر، کشورهای قبرس، یونان، اسپانیا و اسلوواکی اعلام کرده‌اند که بدون صدور قطعنامه از شورای امنیت سازمان ملل دال بر شناسایی استقلال کوزوو، این استقلال را به رسمیت نخواهند شناخت. علت این اقدام از سوی دولت‌های یاد شده این است که آنان نسبت به تبعات این شناسایی بر روی اقلیت‌های قومی و جدایی طلب ساکن در کشورهای خود بیمناک هستند. (Barysch, 2007)

سیاست اتحادیه اروپا در قبال روسیه در پرتو فراآتلانتیک‌گرایی نوین

به باور بیشتر تحلیلگران بین‌المللی، به دلیل دو رویداد مهم، بحران مالی جهانی و تأثیرات عمیق آن بر نظام اقتصادی آمریکا و

حاکم مورد نکوهش قرار می‌دهد. همچنین کشورهای اروپای غربی به سیاست‌های آمریکا و انگلیس در قبال روسیه که خواهان دنباله‌روی اتحادیه اروپا از آن می‌باشند، با دیده تردید می‌نگرند. بر این اساس، روسیه به واسطه موقعیت جغرافیایی و نیز ظرفیت‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی آن کشور همچنان در مقام یک قدرت دائمی استراتژیک در آسیا و اروپا باقی مانده و لذا نمی‌توان آن را در ملاحظات امنیتی و سیاسی اروپا نادیده گرفت. این گرایش بر خلاف گزینه رویارویی استراتژیک، معتقد است واردسازی این کشور به مشارکت استراتژیک به نفع و مصلحت غرب است. با این حال، جلب مشارکت روسیه نیازمند یک اندیشه دراز مدت و موقعیتی مستحکم از سوی اتحادیه اروپا و به‌طور کلی غرب است به نحوی که روسیه نتواند در بین دول اروپایی و یا میان دو سوی آتلانتیک شکاف و تفرقه ایجاد نماید.

به دلیل اختلاف جدی که میان این دو دیدگاه در مورد نحوه تعامل با روسیه وجود دارد، سیاستمداران روسی توانسته‌اند تا با بهره‌گیری از این شکاف مانع از آن شوند تا به لحاظ سیاسی موضعی واحد در اتحادیه اروپا نسبت به آن کشور پیگیری شود. هم‌اکنون روسیه موفق شده است تا در

کشورهای اروپای غربی، و نیز گرایش نیرومند دولت اوپاما به چندجانبه‌گرایی، فاصله سیاسی میان دیدگاه‌های دو سوی آتلانتیک در خصوص موضوعات مربوط به سیاست بین‌الملل کوتاه‌تر شده و دور جدیدی از مناسبات و همکاری‌های فراآتلانتیکی میان اتحادیه اروپا و آمریکا آغاز خواهد شد. (Valasek, 2009) نظر از محتوا و درون‌مایه فراآتلانتیک‌گرایی جدید در خصوص مسائل جهانی، چنین به نظر می‌رسد که این روند به معنای ایستادن آمریکا در کنار دول اروپایی در حل موضوعات بین‌المللی باشد. در ارتباط با سیاست اتحادیه اروپا در قبال روسیه نه تنها اختلاف دو سوی آتلانتیک کاهش خواهد یافت، بلکه شکاف درون اتحادیه پیرامون نحوه مواجهه با روسیه نیز کم‌مایه‌تر خواهد گردید.

دو استدلال می‌تواند پشتوانه این فرضیه باشد: نخست، با توجه به تعمیق بحران اقتصادی و تأثیر آن بر کاهش نقش و مسئولیت بین‌المللی آمریکا مدار حرکت تحولات و پیش‌بینی‌ها چنان است که برنامه‌های استراتژیک آمریکا در اروپا شامل تداوم گسترش ناتو به شرق و استقرار سامانه دفاع موشکی در چک و لهستان به دلیل

پیوستن دول اروپای غربی به صف مخالفین اجرای این دو سیاست در وضعیت تعلیق قرار می‌گیرد. جدای از مخالفت‌های سیاسی دول اروپای غربی با این دو طرح، دلیل مهم دیگری که محرک ایستادگی قدرت‌های اصلی اتحادیه اروپا در این رابطه است، گسترش دامنه بحران اقتصادی در اروپا و عدم تمایل دول اروپایی به روی آوردن به سیاست خارجی پرهزینه به دلیل تأثیرپذیری شگرف آنها از پیامدهای این بحران می‌باشد. افزون بر آن، اصرار ایالات متحده آمریکا بر اجرای این طرح‌ها افق زود هنگام چندجانبه‌گرایی و تقویت مناسبات فراآتلانتیک‌گرایی را تاریک خواهد نمود. از نظر دول اروپایی، با توجه به اتکاء تاریخی روسیه به استراتژی منطقه حائل، رویکرد جدید آمریکا مبنی بر تعلیق این برنامه‌های استراتژیک، به تقویت ثبات در اروپای شرقی، ملایم شدن رفتار سیاست خارجی روسیه و مشارکت این کشور با اتحادیه اروپا در زمینه فرایند امنیت‌سازی اروپایی کمک خواهد نمود.

استدلال دومی که فرضیه اروپایی‌تر شدن سیاست اتحادیه اروپا در قبال روسیه را قوام می‌بخشد، واقعیت‌ها و شاخص‌های اقتصادی است. به دلیل عمق بالای

نیست. به‌عنوان نمونه، به‌رغم آن‌که چین به‌واسطه نرخ رشد بالای اقتصادی خود- وفق پیش‌بینی‌های صورت پذیرفته- نیاز فزاینده‌تری نسبت به سایر قطب‌های اقتصادی به واردات انرژی دارد، اما جهت‌گیری استراتژیک این کشور در این زمینه همچنان متوجه جنوب آسیا شامل واردات انرژی از اندونزی و استرالیا و نیز سرمایه‌گذاری در آفریقا است. علاوه بر این اتحادیه اروپا برای واردات انرژی از روسیه بالاترین رقم را در جهان پرداخت می‌کند. این اتحادیه هم‌اکنون هر هزار مترمکعب گاز از روسیه را ۴۵۰ دلار خریداری می‌کند، رقمی که واردکنندگان دیگر انرژی آماده پرداخت آن نیستند. همچنین در شرایطی صنعت انرژی روسیه برای تأمین نیاز روبه رشد مصرف‌کنندگان داخلی و خارجی به سرمایه‌گذاری در این بخش قویاً چشم انتظار دوخته است که اتحادیه اروپا تأمین‌کننده بیش از نیمی از سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور می‌باشد.

عامل اقتصادی دیگری که روسیه را از بلند پروازی سیاسی در اروپا باز می‌دارد، بحران مالی جهان است. اگرچه امواج بحران مالی کنونی سواحل اقتصادی آمریکا و اتحادیه اروپا را بیش از هر کشور و منطقه

همکاری‌های اقتصادی روسیه و اتحادیه اروپا، هیچ یک از طرفین حتی در صورت تمایل، امکان اعمال تهدید و فشار جهت تغییر در رفتار سیاست خارجی دیگری را نخواهند داشت. این موضوع از دو جهت قابل بررسی است. نخست، اگرچه روسیه با تأمین ۴۰ درصد گاز وارداتی و ۳۰ درصد نفت وارداتی اتحادیه اروپا و نیز انحصار کنترل بر مسیرهای اوراسیایی ترانزیت انرژی می‌کوشد تا از این وابسته‌سازی انرژی، بهره و کامجویی سیاسی ببرد، اما این واقعیت آشکار نزد مقامات کرملین وجود دارد که اتحادیه اروپا اصلی‌ترین عامل خارجی در ایجاد ثبات و اعتماد به نفس در اقتصاد داخلی روسیه است. (Barysch, 2007) به واسطه اتکاء سنگین روسیه به فروش انرژی هیدروکربنی، بیش از ۶۰ درصد درآمد خارجی این کشور از ناحیه تجارت انرژی با اتحادیه اروپا به دست می‌آید. در نتیجه، همان‌گونه که اتحادیه اروپا چاره‌ای جز تکیه به واردات انرژی از روسیه ندارد، فروش انرژی به اتحادیه برای رونق اقتصادی روسیه نیز گریزناپذیر است، زیرا با در نظر گرفتن ملاحظات جغرافیایی، برای روسیه کمینه کردن فروش انرژی به اتحادیه اروپا به نفع کشور یا هر منطقه دیگری تصور‌کردنی

اقتصادی دیگری درنور دیده است، اما اقتصاد روسیه نیز به دلیل وابستگی سنگین به درآمدهای انرژی پذیرای اختلالات گسترده‌ای خواهد شد. سقوط بهای نفت از بشکه‌ای ۱۴۷ به زیر ۷۰ دلار، پیش‌بینی کاهش بهای گاز به دلیل افت تقاضای جهانی ناشی از بحران اقتصادی و نیز عقب‌نشینی برخی سرمایه‌گذاران خارجی از سرمایه‌گذاری در صنایع انرژی روسیه (در پی بحران اقتصادی جهانی، ذخائر سرمایه روسیه از ۶۰۰ میلیارد دلار در اوت ۲۰۰۸ به ۵۱۵ میلیارد دلار در اکتبر همان سال افت داشته است) پس‌لرزه‌های اقتصادی سهمگینی را برای روسیه در پی خواهد داشت. این در شرایطی است که به باور عمده تحلیل‌گران بین‌المللی، افزایش چندین برابری درآمدهای انرژی روسیه طی چند سال گذشته، نقش مستقیمی در سیاست خارجی تحکم‌آمیز این کشور داشته است.

فرجام

اگرچه دو احساس متضاد نیاز و هراس اتحادیه اروپا نسبت به روسیه دارای نوعی کهنگی تاریخی بوده و شرایط جدید بین‌المللی نیز تغییرات اساسی چندانی بر آن وارد نخواهد نمود، اما به دلایلی چون قرار گرفتن چندجانبه‌گرایی در دستور کار

سیاست خارجی دولت اوباما و بحران مالی جهانی چنین به نظر می‌رسد که در پس همکاری‌ها و مناسبات جدید فراآتلانتیکی، روابط اتحادیه اروپا و روسیه از وضعیت نهادینه‌تری برخوردار خواهد گردید. در شرایط جدید بین‌المللی، انتظار می‌رود نقش و نفوذ ایالات متحده آمریکا در سیاست اروپایی کمتر گردد. در کنار این موضوع، اختلاف‌های ریشه‌دار میان دو سوی آتلانتیک و نیز درون اتحادیه پیرامون نحوه تعامل با روسیه کم‌رنگ‌تر خواهد شد. با تکیه بر این استدلال چنانچه اتحادیه اروپا سیاست نرم‌تر اما منسجم‌تری را در قبال روسیه در پیش گیرد، روسیه این نرم‌خویی را با بلندپروازی‌های سیاسی پاسخ نخواهد گفت، زیرا انجام آن می‌تواند فراآتلانتیک‌گرایی جدید در حال شکل‌گیری را در مسیری که خوشایند مخالفین اروپایی این کشور باشد، تغییر دهد. در این صورت، سیاست شکاف‌سازی روسیه در اتحادیه اروپا اعتبار و کارایی خود را از دست خواهد داد.

منابع

1. Barysch, Katinka. (2007), «Russia, Realism and EU Unity», Center for European Reform, www.cer.org.uk

2. Fischer, Joschka.(2009), "Finding Russia's place in Europe", 11 January, www.guardian.co.uk
3. Terry, Bruce Major, "The European Balance of Power: Will the European Union Upset Russia as it Balance the United States", www.allacademic.com
4. Valasek, Tomas, (2009), "What Does the War in Georgia Mean for EU Foreign Policy? "Center for European Reform Conventional Armed Forces in Europe Treaty, www.cer.org.uk
5. Valasek, Tomas, "What Europe Wants from President Obama" ,www.cer.org.uk